بهائيت

بهائيت، فرقه اي منشعب از آيين بابي، كه خود برخاسته از مكتب شيخي است. اين مكتب تفسيري فلسفي، عرفاني و باطني از تشيع است، بنابراين بهائيت را به رغم منابع بهائي نمي توان دين مستقل خواند.
بنيانگذار آيين بهائي، ميرزا حسينعلي نوري معروف به بهاء الله است، و اين آيين نيز نام خود را از همين لقب برگرفته است. پدرش، ميرزا عباس نوري معروف به ميرزا بزرگ، از مستوفيان و منشيان عهد محمدشاه قاجار و بويژه مورد توجه خاص قائم مقام فراهاني بود و بعد از قتل قائم مقام از مناصب خود بر كنار شد و به نور رفت (قائم مقام، 1356 ش، ص 19 25، همو، 1357 ش، بخش 1، ص 376، نبيل زرندي، ص 88 89) .
ميرزا حسينعلي در 1233، در تهران به دنيا آمد و مانند برادرانش آموزشهاي مقدماتي ادب فارسي و عربي را زير نظر پدر و معلمان و مربيان گذراند. در زمان ادعاي بابيت سيد علي محمد شيرازي، در جمادي الاولي 1260، او جواني 28 ساله و ساكن تهران بود كه در پي تبليغ نخستين پيرو باب، ملا حسين بشرويه اي معروف به «باب الباب» ، در شمار نخستين گروندگان به باب درآمد و از آن پس يكي از فعالترين افراد بابي شد و به ترويج بابيگري، بويژه در نور و مازندران، پرداخت. برخي از برادرانش، از جمله ميرزا يحيي معروف به «صبح ازل» ، نيز بر اثر تبليغ او به اين مرام پيوستند. ميرزا يحيي سيزده سال از حسينعلي كوچكتر بود (نبيل زرندي، ص 85، 88، 91، حاجي ميرزاجاني كاشاني، مقدمه براون، ص لج) .
از مشهورترين اقدامات ميرزا حسينعلي در آن زمان، به نوشته منابع بهائي (از جمله نبيل زرندي، ص 259 260)، طراحي نقشه آزادي قرة العين كه در قزوين به اتهام همكاري در به شهادت رساندن ملا محمد تقي برغاني (برغاني، آل) زنداني بود و نقش جدي و مؤثرش در اجتماع شماري از بابيان در واقعه بدشت بود. اين اجتماع بعد از دستگيري و تبعيد باب به قلعه چهريق در ماكو و به انگيزه تلاش براي رهايي وي از زندان برپا شد. ميرزا حسينعلي با توجه به توانايي مالي و فراهم كردن امكانات اقامت طرفداران باب در بدشت (حاجي ميرزاجاني كاشاني، ص 240 241)، جايگاهي معتبر نزد اجتماع كنندگان يافت. در همين اجتماع بود كه سخن از نسخ شريعت اسلام رفت و قرة العين «بدون حجاب، با آرايش و زينت» به مجلس وارد شد و حاضران را مخاطب ساخت كه امروز «روزي است كه قيود تقاليد سابقه شكسته شد» (نبيل زرندي، ص 271 273) . شماري از افراد آن اجتماع، به تعبير برخي منابع بهائي «اين طور تصور كردند كه حريت مضره را پيشه خويش سازند و از حدود آداب تجاوز كنند» (همان، ص 274 275) . علاوه بر آن، هر يک از گردانندگان لقبي جديد و داراي جنبه معنوي پيدا كرد، محمد علي بارفروشي به قدوس، قرة العين به طاهره و ميرزا حسينعلي به بهاء الله ملقب شدند (همان، ص 269 270) . در بازگشت بابيان از بدشت، در شعبان 1264، روستاييان كه برخي از گزارشهاي آن اجتماع را شنيده بودند، در قريه نيالا به آنان حمله كردند و ميرزا حسينعلي به سختي از اين غائله نجات يافت. برخي منابع بهائي، اين برخورد را به «غضب الهي» در نتيجه رفتار غير اخلاقي بابيها در بدشت تعبير كرده اند (همان، ص 275) .
در همان اوان (سال 1265)، شورش بابيها در قلعه شيخ طبرسي مازندران روي داد و ميرزا حسينعلي همراه با برادرش، يحيي، و جمعي ديگر قصد پيوستن به بابيهاي قلعه طبرسي را داشت، ولي در آمل دستگير و زنداني و

سپس روانه تهران شد (حاجي ميرزاجاني كاشاني، ص 242 243، نبيل زرندي، ص 345 353) . به فاصله اندكي، شورش بابيها در نيريز پيش آمد و با كشته شدن سيد يحيي دارابي، ملقب به وحيد، در شعبان 1266 خاتمه يافت. اين شورشها و چند حادثه ديگر مقارن با نخستين سالهاي سلطنت ناصرالدين شاه قاجار بود.
قرائن تاريخي حاكي است كه برخي از اين شورشها ريشه اعتقادي و زمينه اجتماعي و تاريخي داشته و بويژه از اعتقاد شيعي ظهور امام زمان متأثر بوده است، هر چند گفته مي شود كه سردمداران آنها غالبا در جهت جامه عمل پوشاندن به دستورهاي باب به اين اقدامها دست زدند . او در كتاب بيان فارسي پنج استان ايران را مختص پيروان خويش اعلام كرده و حضور كافران به بيان را در اين مناطق حرام خوانده بود. در هر حال، ميرزا تقي خان امير كبير، صدر اعظم وقت، تصميم به سركوب قطعي اين قيامها گرفت، از اينرو در 27 شعبان 1266، به دستور او سيد علي محمد باب در تبريز اعدام شد. به نوشته منابع بابي و بهائي، باب بعد از شنيدن سرانجام قيام قلعه شيخ طبرسي، كه بر اثر آن بيشتر پيروان اوليه اش، از جمله ملا حسين بشرويه اي و محمد علي بارفروشي، كشته شده بودند، بي اندازه محزون بود و حتي «از شدت حزن براي مدت شش ماه» از نوشتن و به تعبير منابع بهائي: «نزول وحي» بازماند (نبيل زرندي، ص 393، 418 420، حاجي ميرزاجاني كاشاني، ص 208)، اما گزارش منابع بابي و بهائي نسبت به جانشيني او يكسان نيست. حاجي ميرزاجاني كاشاني (ص 238، 244) بعد از شرح اندوه باب در كشته شدن يارانش، به «نوشتجات» ميرزا يحيي (برادر ميرزا حسينعلي) كه در همان ايام به باب رسيده بود اشاره كرده و نوشته است كه باب بعد از خواندن اين نامه ها مسرور شد و سپس وصيت نامه اي براي يحيي فرستاد و در آن «نص به وصايت و ولايت فرمود» (براي تصوير اين وصيت نامه و توضيح آن رجوع كنيد به: باب، ص ب پ، 1 10) . كنت دوگوبينو، وزير مختار فرانسه در ايران، نيز كه در آن سالها در ايران بوده و جزئيات وقايع بابيان را ثبت كرده، ميرزا يحيي را جانشين باب دانسته و تأكيد كرده است كه اين جانشيني، بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بابيها نيز آن را پذيرفتند (حاجي ميرزاجاني كاشاني، مقدمه براون، ص له) . خواهر ميرزا حسينعلي، عزيه خانم، نيز كه خود از بابيها بود، در كتابي به نام تنبيه النائمين (ص 3 4، 28 32) همين نظر را تأييد كرده است.
در برابر، نبيل زرندي (ص 419 422) از يک سياح ياد كرده كه به دستور باب براي اداي احترام به كشته شدگان قلعه طبرسي، به مازندران و از آنجا به تهران نزد ميرزا حسينعلي رفت و هنگام مراجعت، ميرزاحسينعلي نامه اي به نام برادرش ميرزا يحيي براي باب فرستاد، و او بي درنگ پاسخ داد. در اين پاسخ، به ميرزا يحيي توصيه شده بود كه در سايه برادر بزرگتر قرار گيرد و در آن «كوچكترين اشاره اي به مقام موهومي كه ميرزا يحيي و اتباعش قائل بودند، وجود نداشت» . عبدالبهاء، فرزند ميرزا حسينعلي، در مقاله شخصي سياح (ص 67 68) از زبان سياحي موهوم گزارش داده كه گزينش يحيي به جانشيني باب، از طراحيهاي ميرزا حسينعلي بوده است «كه افكار متوجه شخص غايبي شود و به اين وسيله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند» (درباره منشأ اختلاف اين گزارشها و ميزان اعتبار متون تاريخي بابي و بهائي در اين زمينه رجوع شود به: حاجي ميرزاجاني كاشاني، مقدمه براون، ص لج لز، محيط طباطبايي، گوهر، سال 3، ش 5، ص 343 348، ش 6، ص 426 431، ش 9، ص 700 706، سال 4، ش 2، ص 113 120، ش 3، ص 200 208، ش 4، ص 282 291) . محيط طباطبايي به استناد گزارشهاي تاريخي و برخي قرائن ديگر اظهار كرده كه اساسا موضوع «وصايت» براي باب مطرح نبوده و رهبري بابيها بعد از او به شيخ علي ترشيزي معروف به عظيم رسيد و همو بود كه بابيها را به منظور اجراي نقشه قتل ناصر الدين شاه قاجار به تهران فراخواند (گوهر، سال 6، ش 3، ص 178 183، ش 4، ص 271 277) .
در هر حال، بنابر بيشتر منابع، بعد از اعدام باب، عموم بابيه به جانشيني ميرزا يحيي كه باب او را «من يعدل

اسمه اسم الوحيد» خطاب كرده بود معتقد شدند و چون در آن زمان يحيي بيش از نوزده سال نداشت، ميرزا حسينعلي زمام كارها را در دست گرفت. نقش فعال ميرزا حسينعلي در اقدامات بابيان و تصميم جدي امير كبير براي فرونشاندن قيامها و شورشهاي آنها موجب شد كه وي از ميرزا حسينعلي بخواهد ايران را به قصد كربلا ترك كند، و او در شعبان 1267 به كربلا رفت (نبيل زرندي، ص 580، 584 585)، اما چند ماه بعد، پس از بركناري و قتل امير كبير، در ربيع الاول 1268، و صدارت يافتن ميرزا آقاخان نوري، به دعوت و توصيه شخص اخير به تهران بازگشت.

در شوال 1268، حادثه تيراندازي دو تن از بابيان به ناصرالدين شاه پيش آمد و بار ديگر به دستگيري و اعدام بابيها انجاميد (همان، ص 590 592) . از نظر حكومت مركزي، قرائن و شواهدي براي نقش ميرزا حسينعلي نوري در طراحي اين سوء قصد وجود داشت و به دستگيري او اقدام شد (زعيم الدوله تبريزي، ص 195) . برخي منابع بابي (عزيه خانم نوري، ص 5 6) اين نسبت را تأييد مي كنند، اما منابع بهائي عموما منكر آن اند. خود او نيز در نامه معروف به لوح شيخ (ص 15 16) از مداخله در اين كار تبري جسته و حتي ادعا كرده كه در زندان به احوال و حركات حزب بابي مي انديشيده و قصد اصلاح و تهذيب آنان را داشته است . با اينهمه، بهاء الله احتمالا به منظور مصون ماندن از تعقيب و دستگيري، كه چه بسا به اعدامش مي انجاميد، مدتي در مقر تابستاني سفارت روس در زرگنده شميران به سربرد و بنابر منابع بهائي، به رغم اصرار سفير روس بر ادامه اقامت وي در آنجا و امتناع از تسليم او به نمايندگان شاه، سرانجام سفير از وي خواست كه به خانه صدر اعظم برود و «ضمنا از مشار اليه [ميرزا آقاخان نوري، صدر اعظم] به طور صريح و رسمي خواستار گرديد امانتي را كه دولت روس به وي مي سپارد در حفظ و حراست او بكوشد» (شوقي افندي، قرن بديع، ج 1، ص 318)، «و اگر آسيبي به بهاء الله برسد و حادثه اي رخ دهد» ، شخص صدر اعظم مسئول سفارت روس خواهد بود (نبيل زرندي، ص 593) . توجه خاص سفير روس به سرنوشت باب و بابيان، موجب شد كه وي بعد از تسليم ميرزا حسينعلي به صدر اعظم، همچنان مراقب كار باشد و با پيگيري موضوع و «پيغام شديد» ، موجبات رهايي او را از زندان فراهم آورد. ميرزا حسينعلي به دستور حكومت ايران، بايد تهران را به مقصد بغداد ترك مي گفت. سفير روس از وي خواست «كه به روسيه برود و دولت روس از او پذيرايي خواهد نمود» ، اما او نپذيرفت، هنگام سفر تبعيد نيز نماينده اي از سوي سفارت روس همراه كاروان بود (همان، ص 611 612، 617 618، شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 48، نيز نجفي، كتاب دوم، ص 622 631) . بابيان ديگر نيز ناگزير از ترك تهران و رفتن به بغداد شدند.

منابع بهائي توجه دولت روس به سرنوشت ميرزاحسينعلي نوري را با علاقه خاص دختر سفير روس به مشار اليه پيوند مي دهند (نبيل زرندي، ص 594) . اين ادعا با سير تاريخي وقايع سازگار نيست، چرا كه پس از رسيدن به بغداد، ميرزا حسينعلي نامه اي به سفير روس نگاشت و از وي و دولت روس جهت اين حمايت قدرداني كرد. سالها بعد نيز در لوحي خطاب به نيكلاويچ الكساندر دوم به اين كمك سفير روس اشاره و از دولت روس سپاسگزاري كرد (آثار قلم اعلي، ج 1، ص 76، شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 49) .

وجود چنين مواردي در مكتوبات و نامه هاي ميرزا حسينعلي و اخلاف او سبب شده است كه موضوع ارتباط دول استعماري با آيينهاي بابي و بهائي يكي از مسائل جدي و پر مناقشه تاريخ بهائيت شود. علي رغم ادعاي برخي رديه هاي موجود، سند متقني در مورد اينكه دولتهاي استعماري پديدآورنده آيينهاي بابي و بهائي باشند در دست نيست. تاريخ تكوين اين دو مذهب، بيش از هر چيز، دگراندیشي فرقه اي در درون مكتب شيخي و تنشهاي اعتقادي، سياسي و تاريخي را به عنوان موجد و مسبب اصلي آنها به ذهن متبادر مي كند، ولي در علاقه دول

استعماري به پيگيري حوادث آنها، و گاهي دخالت آشكار در سير تحولات اين آيينها از جمله فشار سياسي دولت روس براي حفظ جان ميرزا حسينعلي نوري نيز هيچگونه شكي وجود ندارد. موارد ديگري از اين علاقه دول استعماري، در منابع بهائي و غير بهائي گزارش شده است، از جمله در 1278، سر آرنولد باروز كمبال (1) ، جنرال قنسولي دولت انگلستان، با ميرزا حسينعلي در بغداد ملاقات و قبول حمايت و تابعيت دولت انگليس و مهاجرت به هند استعماري يا هر نقطه ديگري را به او پيشنهاد كرد (شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 125 126) . نظير همين تقاضا را نايب كنسول فرانسه در ايامي كه وي در ادرنه بود از او داشت و از وي خواست كه تابعيت فرانسه را بپذيرد تا مورد حمايت و تقويت قرار گيرد (آيتي، 1342، ج 1، ص 380 381) . نامق پاشا، والي بغداد، نيز كه گاه به جذب ايرانيان مخالف دولت بي ميل نبود، با ميرزا حسينعلي به غايت احترام رفتار مي كرد و به تذكرات دولت ايران اعتنايي نداشت (شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 126 127) . در ايام اقامت او و بابيها در عراق و استانبول، براي ايشان مقرري نيز تعيين شده بود كه بعدها ميرزا حسينعلي از اينكه قبول شهريه از دولت نموده بود، اظهار پشيماني مي كرد (نوري، مجموعه الواح مباركه، ص 159، درباره مقرري ميرزا حسينعلي و برادرش در عثماني رجوع شود به: مامقاني، ص 383 384) .

پس از تبعيد ميرزا حسينعلي به بغداد، اين شهر و شهرهاي كربلا و نجف مركز ثقل فعاليتهاي بابيان شد و روز به روز بر جمعيت ايشان افزوده مي شد. ميرزا يحيي نيز كه عموم بابيان او را جانشين بلا منازع باب مي دانستند و در هنگام تيراندازي به شاه در نور بسر مي برد، توانسته بود با لباس درويشي و عصا و كشكول، مخفيانه به بغداد برود (ميرزا آقا خان كرماني و روحي، ص 301، حاجي ميرزاجاني كاشاني، مقدمه براون، ص لح لط، قس نبيل زرندي، ص 613) . او چهار ماه زودتر از بهاء الله به بغداد رسيد (قس نوري، لوح شيخ، ص 123) اما بنابر روش سابق، اكثر اوقات را در خفا مي گذراند و ميرزا حسينعلي عملا رهبري بابيان را در دست داشت. اين موقعيت از يک سو و بروز برخي ادعاها در ميان بابيها از سوي ديگر، سبب شد كه ميرزا حسينعلي گهگاه نزد خاصان خويش داعيه هايي را مطرح كند و به تصرف مسند رياست بابيان بينديشد، اما بعضي از قدماي بابيه رفتار رياست طلبانه و تمهيدات او را براي كنار زدن برادرش دريافتند و موضوع را به ميرزا يحيي گوشزد كردند و در نتيجه آن، ميرزا حسينعلي بغداد را ترک گفت و با نام مستعار «درويش محمد» به مدت دو سال، در جبال سليمانيه عراق، در ميان دراويش نقشبنديه و قادريه زيست (ميرزا آقا خان كرماني و روحي، ص 302، عزيه خانم نوري، ص 11 12، عبد البهاء، مقاله شخصي سياح، ص 68 71، شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 116 117) . سرانجام نيز با نوشتن نامه «عريضه» اي ترحم انگيز برادر را بر سر مهر آورد و به تعبير خودش «از مصدر امر حكم رجوع صادر شد» (نوري، ايقان، ص 195) و در حدود 1274 به بغداد بازگشت (ميرزا آقا خان كرماني و روحي، همانجا، عبد البهاء، مقاله شخصي سياح، ص 69، عزيه خانم نوري، ص 11 13) .

بعد از بازگشت به بغداد، ميرزا حسينعلي همچنان خود را مطيع برادرش مي دانست و در 1278 كتاب ايقان را در اثبات دعاوي باب نوشت و بر انقياد خود نسبت به جانشين او (يحيي، كلمه مستور) تأكيد كرد (نوري، ايقان، همانجا، در چاپهاي بعدي، «كلمه مستور» به «كلمه عليا» تغيير يافته است) .

موضوع ديگري كه در سالهاي اقامت با بيان در بغداد (1269 1279) روي داد، دعوي «من يظهره اللهي» چند تن از آنان بود. «من يظهره الله» (كسي كه خدا او را آشكار مي كند) عنواني است كه باب، بعد از ادعاي شريعت جديد و تأليف كتاب بيان، براي «موعود بيان» انتخاب كرد . او در كتاب بيان فارسي، خود را مبشر اين موعود خوانده و پيروانش را به ايمان آوردن به اين مظهر جديد، كه به مراتب اعظم و اشرف از ظهور خود اوست، سفارش و تأكيد

كرده بود كه «وقت ظهور من يظهره الله را جز خداوند كسي عالم نيست» (حاجي ميرزاجاني كاشاني، مقدمه براون، ص ل لج، به نقل از جاهاي متعدد بيان فارسي) . با اينهمه، از تعبيرات وي بر مي آيد كه زمان تقريبي دو هزار سال را در نظر داشته است، بويژه آنكه ظهور آن موعود را به منزله نسخ بيان مي دانسته است. اما شماري از سران بابيه به اين موضوع اهميت ندادند و چه بسا با توجه به سستي و ناتواني ميرزا يحيي در اداره امور، و به انگيزه هاي ديگر، خود را «موعود بيان» خواندند. به نوشته ميرزا آقا خان كرماني و شيخ احمد روحي (ص 303) «كار به جايي رسيد كه هر كس بامدادان از خواب پيشين بر مي خاست، تن را به لباس اين دعوي مي آراست» و به نوشته شوقي افندي، سومين رهبر بهائيان، فقط در بغداد بيست و پنج نفر اين مقام را ادعا كردند (نيز رجوع شود به: عزيه خانم نوري، ص 42 43) . بيشتر اين مدعيان با طراحي ميرزا حسينعلي و همكاري ميرزا يحيي يا كشته شدند يا از ادعاي خود دست برداشتند .

حضور بابيان در عراق بويژه در كربلا و نجف، مشكلات ديگري نيز آفريد. به نوشته برخي منابع بهائي (شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 106 107) در عراق شيوه بابيان اين بود كه شبهاي تار، به دزديدن ملبوس و نقدينه و كفش و كلاه زوار اماكن مقدسه بپردازند، و به تعبير ميرزا حسينعلي «در اموال ناس من غير اذن تصرف مي نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه مي شمردند» (اشراق خاوري، 1327 ش، ج 7، ص 130) . علاوه بر آن، در ميان خود بابيها نيز بازار آشوبگري و آدمكشي رونق داشت و برخي منابع بابي از دخالت ميرزا حسينعلي در اين فجايع خبر داده اند (عزيه خانم نوري، ص 15 16)، براي فهرست كتابهاي پيروان باب از گزارش كارهاي ميرزا حسينعلي در عراق رجوع شود به: عزيه خانم نوري، مقدمه ناشر، ص 2 4) . به نوشته ادوارد براون (حاجي ميرزاجاني كاشاني، مقدمه، ص ما) بر اثر كثرت جنگ و جدال كه هر روزه ما بين بابيان و مسلمانان دست مي داد، از دست ايشان بناي شكايت گذاردند، دولت ايران نيز نگران آشوبگري بابيها بود، از اينرو از دولت عثماني خواست كه بابيها را از بغداد انتقال دهد و دولت عثماني براي خاتمه دادن به اين نزاعها، كه لا ينقطع در عراق عرب روي مي داد، در اوايل 1280 آنان را از بغداد به استانبول و بعد از چهار ماه به ادرنه كوچ داد. گفتني است كه بابيها در دوره اقامت بغداد، با قبول تابعيت دولت عثماني و قرار گرفتن در حمايت آنان، اين امكان را يافته بودند كه نسبت به مقامات ايراني با آزادي و بي پروايي و اوصاف گوناگون سخن بگويند و بنويسند (محيط طباطبايي، سال 3، ش 5، ص 345) .

همزمان با خروج بابيها از بغداد، ميرزا حسينعلي نخست در باغ نجيب پاشا، در بيرون بغداد و سپس در ادرنه، زمزمه «من يظهره اللهي» ساز كرد و از همانجا نزاع و جدايي آغاز شد (درباره ادعاي پنهاني او در 1275، پيش از تأليف ايقان رجوع شود به: محيط طباطبايي، سال 5، ش 11 و 12، ص 830 831) . بابيهايي كه ادعاي او را نپذيرفتند و بر جانشيني ميرزا يحيي (صبح ازل) باقي ماندند، ازلي نام گرفتند و پذيرندگان ادعاي ميرزا حسينعلي (بهاء الله) بهايي خوانده شدند (برخي منابع بهائي، شروع امر ميرزا حسينعلي را به دوران زنداني بودن او در تهران نيز نسبت مي دهند رجوع شود به: شوقي افندي، قرن بديع، ج 1، ص 218) . ميرزا حسينعلي با ارسال نوشته هاي خود به اطراف و اكناف، رسما بابيان را به پذيرش آيين جديد فراخواند و ديري نگذشت كه بيشتر آنان به آيين جديد ايمان آوردند و به ظن قوي از ميان رفتن قدماي بابيه، در طول اين مدت، از مهمترين عوامل موفقيت او بود (حاجي ميرزاجاني كاشاني، مقدمه براون، ص ما، مج) .

ميرزا حسينعلي، با آنكه در ادرنه رسما ادعاهاي خود را آشكار كرد، در همين شهر نامه اي مفصل براي ناصر الدين شاه (لوح سلطان) نوشت. محتواي اصلي نامه گذشته از درخواست از شاه براي تجديد نظر نسبت به بابيها و

احتراز از اعتماد به اخبار اطرافيان و ديگران گزارشي است از وضع خود او و پيروان باب در مدت دوازده سال اقامت در بغداد و سه سال اقامت در ادرنه، و اين كه در اين مدت «ابدا خلاف دولت و ملت و مغاير اصول و آداب اهل مملكت از اين عباد ظاهر نشده» و «آنچه از قبل، بعضي از جهال ارتكاب نموده اند ابدا مرضي نبوده» است (براي متن كامل اين نامه رجوع شود به: عبد البهاء، مقاله شخصي سياح، ص 114 165) . گويا مقصود او از نگارش اين نامه جلب توجه شاه براي بازگشت آنان به ايران و اعلام تبعيت از شاه بوده است (محيط طباطبايي، سال 3، ش 5، ص 347) . اين نكته كه ميرزا حسينعلي در نامه خود به هيچ روي به مقامات ادعاييش اشاره نكرده و بر عدم ارتباط با نمايندگان دولتهاي بيگانه تأكيد ورزيده، در خور تأمل است، موضوع انتقال شخص ميرزا حسينعلي و چند نفر از خواص او از بغداد به جايي بسيار دور كه دسترس به حدود ايران نداشته باشند، يا دستگيري و تسليم آنها به مأموران ايراني در سرحدات، را وزير خارجه وقت، از طرف ناصر الدين شاه، طي دو نامه به كنسول ايران در بغداد نوشته بود تا وي با مقامات عثماني در ميان بگذارد و عامل اصلي آن را «فساد و اضلال سفهاء، ... و فتنه و تحريک قتل» ذكر كرده بود كه از نظر دولت ايران ميرزا حسينعلي سردمدار آن بود (براي متن دو نامه مورد اشاره رجوع شود به: نجفي، كتاب دوم، ص 644 647، تصوير اين دو نامه را ادوارد براون در كتابش «موادي براي مطالعه در آيين بابي» (2) آورده است رجوع شود به: محمود، ج 5، ص 1301) . آنچه مخصوصا در بررسي نامه ميرزا حسينعلي به ناصر الدين شاه و برخي نوشته هاي ديگر او نبايد ناديده گرفته شود اين است كه سالهاي پاياني اقامت ميرزا حسينعلي و اطرافيانش در بغداد با حضور اجباري برخي از رجال عصر قاجار، مثل ميرزا ملكم خان، بعد از بسته شدن فراموشخانه تهران در 1275، مصادف بود، همچنانكه توقفشان در استانبول و ادرنه با حضور ميرزا فتحعلي آخوندزاده در استانبول همزمان شد و آشنايي ميرزا حسينعلي با انديشه ها و مكتوبات اين افراد، در تحولات فكري او و تغيير روش نسبت به حكومت ايران تأثير جدي گذاشت (محيط طباطبايي، سال 3، ش 5، ص 345 348، ش 6، ص 427) .

در هر حال، منازعات ازلي و بهائي در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و افترا و كشتار رواج يافت و هر يک از دو طرف بسياري از اسرار يكديگر را باز گفتند، ميرزا حسينعلي در كتابي به نام بديع، وصايت ميرزا يحيي را انكار و به برخي از رفتارها و اعمال او «كه خجالت مي كشيد از ذكرش» اشاره كرد (نيز رجوع شود به: نوري، اقتدارات، ص 319) . در برابر، طرفداران ازل نيز از اين قماش مطالب را درباره ميرزا حسينعلي بر شمردند و بويژه، خواهرش، عزيه خانم، كتاب تنبيه النائمين را در افشاي كارهاي برادر نوشت (براي تفصيل بيشتر رجوع شود به: نجفي، كتاب اول، ص 328 353) . يكبار نيز ميرزا حسينعلي برادرش را به مباهله فراخواند. در اين بحبوحه، به ادعاي برخي منابع بهائي (رجوع شود به: شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 229) ميرزا يحيي برادر خويش را مسموم كرد و بر اثر همين مسموميت ميرزا حسينعلي تا پايان عمر به رعشه دست مبتلا شد. ميرزا حسينعلي نيز در نامه اي به سلطان عثماني از قصد برادرش بر «فتنه و خروج» خبر داد (رجوع شود به: موحد، ص 102 110) .

سرانجام، حكومت عثماني براي پايان دادن به اين درگيريها كه گاهي منشأ آن منازعات مالي بود (رجوع شود به: مامقاني، ص 383 384) و نيز به سبب نگراني از «احترامات فائقه اي كه قناسل خارجه مقيم ادرنه نسبت به وجود مبارک مرعي مي داشتند» (شوقي افندي، قرن بديع، ج 2، ص 271)، در 1285، ميرزا حسينعلي و پيروانش را به عكا در فلسطين، و ميرزا يحيي و يارانش را به ماغوسه (فاما گوستا) (3) در قبرس فرستاد (حاجي ميرزاجاني كاشاني، مقدمه براون، ص مب)، لكن دشمني در ميان دو گروه ادامه يافت و قتل دوتن از پيروان ميرزا يحيي به دست پيروان ميرزا حسينعلي موجب مشكلاتي براي او شد. (درباره حكم رسمي دولت عثماني به انتقال ميرزا

حسينعلي به عكا و گزارش استنطاقات چند تن از نزديكان وي در دادگاه عثماني و نيز پيشنهاد سفير انگليس براي فرستادن وي به عكا رجوع شود به: موحد، مامقاني، همانجاها) . ميرزا حسينعلي مدت نه سال در قلعه اي در عكا تحت نظر بود و پانزده سال بقيه عمر خويش را نيز در همان شهر گذراند و در هفتاد و پنج سالگي در شهر حيفا از دنيا رفت.

ميرزا حسينعلي پس از اعلام «من يظهره اللهي» به فرستادن نامه (الواح) براي سلاطين و رهبران ديني و سياسي جهان اقدام كرد و ادعاهاي گوناگون خود را مطرح ساخت، همچنانكه براي اثبات مقاماتي كه ادعا كرده بود، و نيز دفاع از خود در برابر ازليها، به نگارش كتب پرداخت و به اصرار پيروانش «صدور احكام» نمود. بارزترين مقام ادعايي او ربوبيت و الوهيت بود . او در الواحي كه صادر كرد و در منشآتي كه نوشت و در اشعاري كه سرود، بارها درباره خود تعبيراتي چون خداي خدايان، آفريدگار جهان، كسي كه «لم يلد و لم يولد» است، خداي تنهاي زنداني، معبود حقيقي، رب ما يري و ما لا يري به كار برد. همين ادعا را اخلافش درباره وي ترويج كردند، و در نتيجه پيروانش نيز خدايي او را باور كردند (عبد البهاء، مقام پدرش را «احديت ذات هويت وجودي» خوانده است) و قبر او قبله آنان شد (يزداني، ص 96، اشراق خاوري، 1331 ش، ص 18) . از تعبيرات مختلف ميرزا حسينعلي در ادعاي خدايي، بر مي آيد كه وي بر اثر آشنايي اندک با آرا و آثار عرفاني، تقليدي ناقص و نارسا از برخي تعبيرات عرفا داشته و گاهي در نوشته هاي خود به علما نسبت به «ذكر ربوبيت و الوهيت» توجيهاتي را پيش كشيده است (لوح شيخ، ص 31، 105) .

گذشته از ادعاي ربوبيت، او شريعت جديد آورد و كتاب اقدس را نگاشت كه بهائيان آن را «مهيمن بر جميع كتب» و «ناسخ جميع صحائف» و «مرجع تمام احكام و اوامر و نواهي» مي شمارند (عبد البهاء، مكاتيب، ج 1، ص 343، فاضل مازندراني، ج 1، ص 161) . بابيهايي كه از قبول ادعاي او امتناع كردند، يكي از انتقاداتشان همين شريعت آوري او بود، ازينرو كه به اعتقاد آنان، نسخ بيان نمي توانست در فاصله زماني بسيار كوتاه روي دهد (عزيه خانم نوري، ص 46 47)، بويژه آنكه در برخي آثار بهائي گفته شده كه تفاوت بيان با اقدس، همانند تفاوت «كعبه با سومنات» است (گلپايگاني، 1334، ص 166) و احكام اين دو آيين هيچ مشابهتي با يكديگر ندارند، در عصر بيان، يعني چند سال قبل از ادعاي ميرزا حسينعلي، بابيها بايد به «ضرب اعناق و حرق كتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق» دست مي يازيدند و در عصر بهاء الله اساس دين جديد «رأفت كبري و رحمت عظمي و الفت با جميع ملل و...» بود (عبد البهاء، مكاتيب، ج 2، ص 266) . با اينهمه، ميرزا حسينعلي در برخي جاها منكر «نسخ بيان» شد و بر برخي مخالفانش كه به او «نسبت داده اند كه احكام بيان را نسخ نموده» نفرين كرد (نوري، اقتدارات، ص 103) .

جدي ترين برهان او بر حقانيت ادعايش، مانند سيد باب، سرعت نگارش و زيبايي خط بود و به نوشته شوقي افندي «در طي دو سال اول مراجعت مبارک در هر شبانه روز معادل تمام قرآن از لسان قدم، آيات و الواح نازل مي گرديد» ، بسياري از اين نوشته ها، بعدها به دستور ميرزا حسينعلي نابود شد (قرن بديع، ج 2، ص 145 146) .ميرزا حسينعلي داعيه درس ناخواندگي نيز داشت (عبد البهاء، مقاله شخصي سياح، ص 116 117) و به تبع او، جانشينان و پيروانش نيز بر اين داعيه اصرار مي ورزيدند (همو، مكاتيب، ج 3، ص 347) و با پيونددادن اين ادعا به سرعت نگارش، در تثبيت حقانيت او مي كوشيدند، اما گذشته از پرورش وي در خانواده اي اهل ادب، در بيشتر منابع بهائي و در آثار ميرزا حسينعلي تصريحات فراوان بر درس خواندگي و مطالعه كتابهاي مختلف از تفسير و حديث و عرفان، وجود دارد (براي نمونه رجوع شود به : فاضل مازندراني، ج 1، ص 193، نوري، مجموعه الواح

مبارکه، ص 139 142، همو، اقتدارات، ص 105 284، آيتي، 1342، ج 1، ص 256 257) و اين جمله وي كه «دوست ندارم كه اذكار قبل بسيار اظهار شود، زيرا كه اقوال غير را ذكر نمودن دليل است بر علوم كسبي نه بر موهبت الهي» (نوري، آثار قلم اعلي، ج 3، ص 118) ظاهرا از سبب محو آثار پيشين كه در آنها به مطالب كتب مختلف اشاراتي وجود دارد و نيز از انگيزه او در ادعاي درس ناخواندگي حكايت مي كند.

ميرزا حسينعلي آثار متعددي نگاشت كه اهم آنها عبارت است از: ايقان در اثبات قائميت سيد علي محمد باب كه آن را در آخرين سالهاي اقامت بغداد، در پاسخ پرسشهاي دايي سيد عليمحمد باب و جذب او به مسلک بابي، نگاشت. وي در اين اثر كوشيده است كه از نظر انشايي به سبک بيان نزديک شود و، گذشته از آن، شبهاتي را كه درباره خودش، از نظر داعيه «من يظهره اللهي» نزد بابيان مطرح بوده است بر طرف سازد. وجود اشتباهات نسبتا فراوان املايي، انشايي، نحوي و غير آن، و از همه مهمتر، اظهار خضوع ميرزا حسينعلي نسبت به برادرش «كلمه مستور» سبب شد كه اين كتاب، از همان سالهاي پاياني زندگي ميرزا حسينعلي، پيوسته در معرض تصحيح و تجديد نظر قرار گيرد و حتي در ترجمه انگليسي آن، كه شوقي افندي انجام داده، تغييراتي نسبت به متن فارسي پديد آيد (براي تفصيل سرگذشت ايقان رجوع شود به: محيط طباطبايي، سال 5، ش 11 و 12، ص 822 831، سال 6، ش 1، ص 15 23)، اقدس كه كتاب احكام بهائيان است و آن را در 1290، يا اندكي بعد از آن، زماني كه در عكا تحت نظر بود، تأليف كرد (درباره اين كتاب رجوع شود به: همو، سال 4، ش 10، ص 820 824، ش 11 و 12، ص 906 910) ، آثار قلم اعلي، مشتمل بر شمار زيادي از الواح فارسي و عربي كه وي صادر كرد، در چند جلد، مانند كتاب مبين، اشراقات و اقتدارات، هر يک مشتمل بر چند لوح فارسي و عربي، بديع كه موضوع آن دفاع از من يظهره اللهي خودش و رد بابيان بويژه اظهارات برادرش ميرزا يحيي است در پاسخ به يكي از بابيان كه رساله اي در ابطال ادعاي ميرزا حسينعلي نگاشته بود، و آكنده است از ناسزا به ميرزا يحيي و ديگران و بدگويي از آنها، لوح شيخ، نامه اي است خطاب به شيخ محمد تقي نجفي اصفهاني كه در سالهاي پاياني عمر نگاشته و در آن از اهداف خود و اين كه مورد عنايت خاص خداست، و نيز از رفتار ناصواب برادرش ميرزا يحيي و انكار وصايت او سخن گفته و ضمن تكريم ناصرالدين شاه، كوشيده است تا اقدامات خود را در اصلاح «حزب بابي» بازگو كند. او همچنين فقراتي از نامه هايي را كه براي سلاطين جهان فرستاده نقل كرده و تعاليم و برنامه هاي اصلاحي خود را بازگفته است. مراكز بهائي كه به نشر آثار ميرزا حسينعلي اهتمام دارند، بارها به صلاحديد مقامات بهايي در نسخه هاي كتابهاي او تغييراتي داده اند، همچنين بازنگاري تاريخ باب و بهاء، آنگونه كه با ادعاهاي ميرزا حسينعلي سازگار افتد، به دستور مقامات بهايي انجام گرفته است (همو، سال 2، ش 11 و 12، ص 952 961، سال 3، ش 5، ص 343 348، ش 6، ص 426 431، ش 9، ص 700 706) .

عبد البهاء. عباس افندي (1260 1340) ملقب به عبد البهاء، پسر ارشد ميرزا حسينعلي است و نزد بهائيان جانشين وي محسوب مي گردد. بحران جانشيني بهاء الله تا حدود زيادي يادآور بحران جانشيني سيد كاظم رشتي و سيد علي محمد باب است. كانون اصلي بحران، مناقشه رهبري ميان عباس افندي و برادرش، محمد علي، بود. منشأ اين مناقشات صدور «لوح عهدي» از سوي ميرزا حسينعلي بود، كه در آن جانشين خود را عباس افندي (و به تعبير او: غصن اعظم) و بعد از او محمد علي افندي (غصن اكبر) معين كرده بود. او در اين لوح، ضمن تأكيد بر اينكه به «انزال آيات» اشتغال داشته، پيروانش را به دوري از كينه و نزاع و سخنان ناروا فراخوانده و توصيه كرده بود كه زبان را به گفتار زشت نيالايند، و، گويا به ياد منازعات گوناگون گذشته خود و برادرش، عبارت قرآني «عفا الله عما سلف» (خدا آنچه را كه پيش از اين روي داد مي بخشد) را افزوده بود (نوري، مجموعه الواح مباركه، ص 399

403) .

هر چند عباس افندي سرانجام بر برادرش غلبه يافت. در بادي امر، كليه منتسبين به بهاء الله، به استثناي هفت نفر، بر مشار اليه شوريده و با محمد علي همراه شدند. دور نمي نمايد كه اين گرايش به محمد علي، ناشي از نقشي بوده است كه او در نشر و توزيع آثار پدرش داشت، وي در سال 1308، از جانب ميرزا حسينعلي، به هند رفت و آثار او را به چاپ رساند. پيروان آيين بهائي، از اين حيث، مرهون وي اند (محيط طباطبايي، سال 6، ش 1، ص 22) . سردمدار منكران عبد البهاء، ميرزا آقاجان كاشاني نخستين مؤمن و كاتب بهاء الله بود. او و چند تن از نزديكان و فرزندان ميرزا حسينعلي با نوشتن نامه ها و كتابهايي به فارسي و عربي و فرستادن پيام براي بهائيان، در مقام انكار جانشيني عبد البهاء برآمدند و وي را خارج از «دين بهاء» خواندند (زعيم الدوله تبريزي، ص 315) . بار ديگر، منازعات آغاز شد و هر يک از دو طرف در نوشته هايشان از تعبيرات زشت و نسبتهايي چون سرقت اوراق و الواح، و حتي احكام، در حق يكديگر دريغ نكردند (عبد البهاء، مكاتيب، ج 1، ص 442 443، شوقي افندي، توقيعات مباركه، ص 138 139، 146 148، اشراق خاوري، 1331 ش، ص 27، فيضي، ص 54) . منابع بهائي نقل مي كنند كه محمد علي و طرفداران او در ايجاد تضييقات حكومتي براي عبد البهاء، زنداني شدن و حتي توطئه قتل او دست داشته اند (فيضي، ص 97 102) . اين منازعات، مانند موارد قبل، براي عده اي سؤال برانگيز بود و به تعبير برخي منابع بهائي (همان، ص 57)، بر حيثيت امر بهائي لطمه وارد ساخت. (براي نمونه رجوع شود به: حاجي ميرزاجاني كاشاني، مقدمه براون، ص عو) . عبد الحسين آيتي، بعد از آنكه آيين بهائي را رها كرد، در كتاب كشف الحيل (ج 3، ص 125 129) چكيده اي از مطالب كتاب «موادي براي مطالعه درباره آيين يابي» ادوارد براون را درباره منازعات دو برادر نقل كرده است.

عبد البهاء در مقام رهبري بهائيان و با تأكيد بر اين كه هيچ ادعايي جز پيروي از پدرش و نشر «تعاليم» او ندارد، با توجه به اوضاع اجتماعي و ديني و به منظور جلب رضايت مقامات عثماني، رسما و با التزام تمام، در مراسم ديني اسلامي، از جمله نماز جمعه، شركت مي كرد و به بهائيان نيز سفارش كرده بود كه در آن ديار بكلي از سخن گفتن درباره آيين جديد بپرهيزند (مهتدي، ج 2، ص 153، محيط طباطبايي، سال 4، ش 3، ص 204) . او همچنين براي حكومتهاي مختلف به تناسب اوضاع سياسي دعا مي كرد، الكساندر سوم امپراتور روس، كه به پيروان آيين بهائي اجازه ساختن معبد (مشرق الاذكار) در عشق آباد را داده بود، بنا به دستور عبد البهاء، بهائيان بايد پيوسته تأييد و تسديد او را از خداوند مسئلت مي كردند (سليماني اردكاني، ج 2، ص 282) . حكومت عثماني نيز، خصوصا با توجه به بي اعتنايي ناصر الدين شاه نسبت به نامه ميرزا حسينعلي و احتمالا براي رفع يا تخفيف سختگيريهاي موجود، با عبارت «الدولة العلية العثمانية و الخلافة المحمدية» مشمول دعاي او بود (عبد البهاء، مكاتيب، ج 2، ص 312) . با اينهمه، به سبب سوابق طولاني بابيان و بهائيان در خاک عثماني و نيز بروز درگيريهاي جدي بين عبد البهاء و برادرش، مشكلاتي از سوي سلطان عبد الحميد عثماني براي او پديد آمد و از 1319 تا 1327 كه عبد الحميد از سلطنت خلع و دوره جديد حكومت عثماني آغاز شد، وي تحت نظر بود. در اواخر جنگ جهاني اول، در شرايطي كه عثمانيها درگير جنگ با انگليسيها بودند و آرتور جيمز بالفور، وزير خارجه انگليس، در صفر 1336 / نوامبر 1917 اعلاميه مشهور خود مبني بر تشكيل «وطن ملي يهود» در فلسطين را صادر كرده بود، مسائلي روي داد كه جمال پاشا، فرمانده كل قواي عثماني، عزم قطعي بر اعدام عبد البهاء و هدم مراكز بهائي در عكا و حيفا گرفت. برخي مورخان، منشأ اين تصميم را روابط پنهان عبد البهاء با قشون انگليس، كه تازه در فلسطين مستقر شده بود، مي دانند. منابع بهائي نيز نوشته اند كه او مقدار زيادي گندم از املاک خويش ذخيره كرده بود و آنها را

در اختيار قشون انگليس گذاشت، اما معمولا در منابع بهائي، تصميم جمال پاشا را به سعايتهاي «ناقضين» (طرفداران محمد علي افندي) نسبت مي دهند (فيضي، ص 259 262) و در عين حال تصريح مي كنند كه لرد بالفور در همان روز وصول خبر به جنرال النبي (4) سالار سپاه انگليس در فلسطين دستور تلگرافي صادر و تأكيد نمود كه «به جميع قوا در حفظ و صيانت حضرت عبد البهاء و عائله و دوستان آن حضرت بكوشد» (شوقي افندي، قرن بديع، ج 3، ص 297) . ظاهرا براي سپاسگزاري از اين عنايت دولت انگليس بوده است كه بلافاصله بعد از آن كه حيفا در ذيحجه 1336 / سپتامبر 1918، به تصرف قشون انگليس درآمد، عبد البهاء براي امپراتور انگليس، ژرژ پنجم، دعا كرد و از اين كه سراپرده عدل در سراسر سرزمين فلسطين گسترده شده به درگاه خدا شكر گزارد (عبد البهاء، مكاتيب، ج 3، ص 347) . دريافت نشان شهسواري (نايت هود) (5) از دولت انگليس و ملقب شدن وي به عنوان «سر» نيز بعد از استقرار انگليسيها در فلسطين صورت گرفت (شوقي افندي، قرن بديع، ج 3، ص 299، آيتي، 1342، ج 2، ص 305) . عبد البهاء در 1340 (1300 ش) درگذشت و در حيفا به خاك سپرده شد. در مراسم خاكسپاري او نمايندگاني از دولت انگليس حضور داشتند و وينستون چرچيل، وزير مستعمرات بريتانيا، با ارسال پيامي مراتب تسليت پادشاه انگليس را به جامعه بهائي ابلاغ كرد (شوقي افندي، قرن بديع، ج 3، ص 321 322) .
از مهمترين رويدادهاي زندگي عبد البهاء، سفر او به اروپا و امريكا بود. پس از خلع عبد الحميد از سلطنت، محدوديتهاي عبد البهاء نيز بر طرف شد و او در 1328، به دعوت بهائيان اروپا و امريكا از فلسطين به مصر و از آنجا به اروپا و يک بار ديگر به آمريكا رفت. اين سفر از آن جهت اهميت دارد كه نقطه عطفي در ماهيت آيين بهائي محسوب مي گردد. پيش از اين مرحله، آيين بهائي بيشتر به عنوان يک انشعاب از اسلام بروز كرده بود و حتي رهبران بهائي، در برخي مواضع، در بلاد عثماني خود را شاخه اي از متصوفه شناسانده بودند (عبد البهاء در آخرين روز زندگي در مراسم نماز جمعه شركت كرده بود رجوع شود به: اسلمونت، ص 75) . در آن مرحله، رهبران و مبلغان اين آيين براي اثبات حقانيت خود از درون قرآن و حديث به جستجوي دليل مي پرداختند (براي نمونه رجوع شود به: نوري، ايقان، گلپايگاني، فرائد) و آنها را براي مخاطبانشان كه مسلمانان، بويژه شيعيان، بودند مطرح مي كردند. پيروان اوليه آيين بهائي نيز از دين جديد همين تلقي را داشتند و به همين سبب، مهمترين متن احكامي اين آيين، اقدس، از حيث صورت، تشابه كامل با متون فقهي اسلامي دارد و به ادعاي منابع متأخر بهائي، با توجه «به محيط معتقدات مذهبي ايران و سوابق عقيده و سنت و عرف و عادت مردم» ، در زمان پيدايي اين آيين و «فقط به اعتبار شيعيان و ايرانيان معاصر با ظهور» آيين بهائي تدوين شده است (فريد، ص 42) . اما شرايط تاريخي و فاصله گرفتن رهبران بهائي از ايران و نيز عدم موفقيت در جلب نظر مخاطبان اوليه، و نيز مهاجرت شماري از پيروان اين آيين به كشورهاي غربي و آشنايي رهبران بهائي با انديشه هاي جديد در دوره اقامت بغداد و استانبول و عكا، عملا سمت و سوي اين آيين را تغيير داد و آن را از صورت آشناي دينهاي شناخته شده، بويژه اسلام، دور كرد. برخي محققان، يكي از دلايل عدم نشر كتاب اقدس در چند دهه اخير، و نيز ترجمه نشدن آن به زبانهاي اروپايي، را همين تغيير روش مي دانند .
عبد البهاء در سفر سه ساله خود آنچه را كه بهائيان به عنوان تعاليم دوازده گانه مي شناسند، ولي عملا به هجده تعليم بالغ مي شود (مومن 6، ص 185) مدون و معرفي نمود و تعاليم باب و بهاء را با آنچه در قرن نوزدهم در غرب، خصوصا تحت عناوين روشنگري و مدرنيسم و اومانيسم متداول بود، آشتي داد. به عبارت ديگر تعليمات آيين بهائي با سفر عبد البهاء به غرب، طنين ديگري يافت. برخي از اين تعاليم در گفتار و نوشتار ميرزا حسينعلي نوري مستتر بود و برخي ديگر نتيجه مطالعات، تجربيات و برخوردهاي عبد البهاء با تفكر غربي، بويژه الهيات جديد

مسيحي و نيز انديشه ها و آمال ترقي و تجدد در مغرب زمين، بود (دايرة المعارف جهان اسلام آكسفورد) 7، ذيل«~ i'Baha) ~»). نمونه اي از اين جمع آوري و التقاط كه تفاوت تعاليم بهائي، قبل و بعد از سفر عبد البهاء به غرب، را چشمگير مي سازد تعليم راجع به وحدت لسان و خط است. اين تعليم بر گرفته از پيشنهاد زبان اختراعي اسپرانتو است كه در اوايل قرن بيستم طرفداراني يافته بود، ولي بزودي غير عملي بودن آن آشكار شد و در بوته فراموشي افتاد (نوري، در لوح شيخ، ص 101 102، نيز اشاره اي به اين خط كرده است) . موارد ديگر تعاليم دوازده گانه عبارت است از: ترک تقليد (و به تعبير متداول نزد بهائيان، تحري حقيقت)، تطابق دين با علم و عقل، وحدت اساس اديان، بيت العدل، وحدت عالم انساني، ترک تعصبات، الفت و محبت ميان افراد بشر، تعديل معيشت عمومي، تساوي حقوق رجال و نساء، تعليم و تربيت اجباري، صلح عمومي و تحريم جنگ. عبد البهاء اين تعاليم را از ابتكارات پدرش قلمداد مي كرد و در مواضع گوناگون گفته بود كه پيش از او چنين تعاليمي وجود نداشته است (عبد البهاء، خطابات، ص 191)، با اينهمه در معرفي آيين بهائي و آنچه ميرزا حسينعلي آورده است، بر اين نكته كه او «تجديد تعاليم انبيا» كرده و «اساسي كه جميع پيغمبران گذاشتند آن اساس بهاء الله است و آن اساس، وحدت عالم انسانيت، آن اساس محبت عمومي است، و آن اساس صلح عمومي بين دول است و...» (همو، خطابات، چاپ زرقاني و كردي، ج 1، ص 18 19، ج 2، ص 286) تأكيد كرده بود.

عبد البهاء چندين كتاب نيز نوشت كه اهم آنها بدين قرار است: مقاله شخصي سياح، گزارشي است از زبان يک سياح موهوم، درباره تاريخ و تعاليم باب و بهاء (درباره اين كتاب و تأثير آن از آثار آخوندزاده رجوع كنيد به: محيط طباطبايي، سال 3، ش 6، ص 427، سال 4، ش 2، ص 115)، مفاوضات، مكاتيب، خطابات، هر سه مشتمل بر مطالب مختلف و سخنرانيها و نامه هاي او، تذكرة الوفاء كه زندگينامه شماري از قدماي آيين بهائي است.

شوقي افندي

شوقي افندي ملقب به شوقي رباني (1314 1377 / 1336 ش) فرزند ارشد دختر عبد البهاء بود كه بنا به وصيت وي، در رساله اي موسوم به الواح و وصايا به جانشيني وي منصوب شده بود . جانشيني شوقي افندي نيز، مانند موارد قبل، سبب مشاجرات و انشعابات ديگري در ميان بهائيان شد. در واقع، عبد البهاء نسبت به آنچه پدرش تعيين كرده بود، تجديد نظر كرد و برادرش، محمد علي افندي، را كه بايد بعد از او به رهبري بهائيان مي رسيد كنار گذاشت و سلسله ولايت امر الله را تأسيس نمود كه نخستين آنها شوقي بود و پس از آن بايد در نسل ذكور وي ادامه مي يافت (عبد البهاء، الواح و وصايا، ص 11 16) . شوقي به ياري مادرش به رياست رسيد، ولي گروهي او را نپذيرفتند، برخي از آنان آيين بهائي را رها كردند كه از آن جمله اند : عبد الحسين آيتي، فضل الله صبحي (مهتدي) و حسن نيكو، و برخي ديگر نسبت به اعتبار وصيت نامه ترديد كردند. شوقي، به رسم معهود اسلاف خود، به بدگويي و ناسزا به مخالفان پرداخت و آنان كتابهايي در پاسخ او و مشتمل بر گزارش دوران وابستگيشان به آيين بهائي و مشاهدات خود نگاشتند چون كشف الحيل عبد الحسين آيتي، خاطرات صبحي و فلسفه نيكو.

شوقي، بر خلاف نياي خود، تحصيلات رسمي داشت و در دانشگاه آمريكايي بيروت و سپس در آكسفورد تحصيل كرده بود. تحصيلات او در اين شهر، به سبب درگذشت عبد البهاء، ناتمام ماند.

نقش اساسي او در تاريخ بهائي، توسعه تشكيلات اداري و جهاني اين آيين بود و اين فرايند، بويژه در دهه شصت ميلادي، در اروپا و آمريكا سرعت بيشتري گرفت و ساختمان معبدهاي قاره اي بهائي موسوم به مشرق الاذكار به اتمام رسيد. تشكيلات بهائي، كه شوقي افندي به آن «نظم اداري امر الله» نام داد، زير نظر مركز اداري و روحاني بهائيان واقع در شهر حيفا كه به «بيت العدل اعظم الهي» موسوم است اداره مي گردد.

در زمان حيات شوقي افندي، حكومت اسرائيل در فلسطين اشغالي تأسيس شد. تأسيس اين حكومت با مخالفت همه كشورهاي اسلامي روبرو شد، و بويژه رفتار صهيونيستها با مسلمانان عواطف و احساسات عموم مسلمانان را جريحه دار كرد، اما شوقي، علاوه بر مكتوبات حاكي از موافقت او و بهائيان با تأسيس دولت اسرائيل، بعد از استقرار اين دولت، با رئيس جمهور اسرائيل ديدار كرد و «مراتب دوستي بهائيان را نسبت به كشور اسرائيل بيان و آمال و ادعيه آنان را براي ترقي و سعادت اسرائيل» اظهار داشت (مجله اخبار امري، تير 1333) . او همچنين در پيام تبريک نوروز 1329، خطاب به بهائيان اعلام كرد كه «مصداق وعده الهي به ابناء خليل و وراث كليم، ظاهر و باهر و دولت اسرائيل در ارض اقدس مستقر» شده است. در همين پيام، به پيوند استوار دولت اسرائيل با مركز بين المللي جامعه بهائي اشاره شده است (شوقي افندي، توقيعات مباركه، ص 290) . موارد متعدد ديگري از ارتباط رهبران بهائي با حكومت اسرائيل، و تلاشهاي آنان براي به رسميت شناخته شدن آيين بهائي از سوي اين حكومت، در مجلات اخبار امري بهائيان و توقيعات مباركه شوقي افندي گزارش شده است.
شوقي چند كتاب به فارسي و انگليسي نوشت، قرن بديع، اصل اين كتاب به انگليسي 8 است و در چهار جلد نوشته شده و مشتمل است بر تاريخ باب و بهاء تا صدمين سال اعلان ادعاي باب، توقيعات مباركه، مجموعه دستخطهاي شوقي به مناسبتهاي گوناگون است در شش جلد، به فارسي، دوربهائي، اين كتاب به انگليسي نوشته شده و مروري است بر تاريخ بهائيت و پيش بيني آينده آن طبق نظر عبد البهاء، و ترجمه كتاب تاريخ نبيل زرندي به انگليسي 9 (درباره اين كتاب رجوع كنيد به: محيط طباطبايي، سال 3، ش 9، ص 706) .
بنابر تصريح عبد البهاء در الواح و وصايا، پس از وي بيست و چهار تن از فرزندان ذكورش، نسل بعد از نسل، با لقب ولي امر الله بايد رهبري بهائيان را به عهده مي گرفتند و هر يک بايد جانشين خود را تعيين مي كرد «تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد» (عبد البهاء، مفاوضات، ص 45 46)، لكن شوقي افندي رباني، نخستين فرد از اين سلسله، عقيم بود و طبعا بعد از وفاتش، در 1337 ش، دوران ديگري از دو دستگي و انشعاب و سرگشتگي در ميان بهائيان ظاهر شد. ولي سرانجام همسر شوقي افندي، روحيه ماكسول، و تعدادي از گروه 27 نفري منتخب شوقي ملقب به «ايادیان امر الله» اكثريت بهائيان را به خود جلب و مخالفان خويش را طرد و «بيت العدل» را در 1342 ش / 1963 تأسيس كردند. از گروه «ايادیان امر الله» در زمان نگارش اين مقاله تنها سه نفر، يعني روحيه ماكسول و دو تن ديگر، در قيد حيات اند و با كمک افراد منتخب بيت العدل كه به «مشاورين قاره اي» معروف اند رهبري اكثر بهائيان را به عهده دارند. طبق آمارهاي بهائيان، جمعيت بهائيان در جهان، در 1371/1992، 5 ميليون نفر تخمين زده مي شود.
انشعاب ديگري كه به موازات رهبري روحيه ماكسول شكل گرفت، انشعاب «ريمي» بود. از آنجا كه طبق پيش بيني عبد البهاء، رئيس دائمي «بيت العدل» بايد «ولي امر الله» باشد و «بيت العدل» بدون ولي امر صلاحيت رهبري ندارد، چارلز ميس ريمي ادعا كرد كه جانشين شوقي و ولي امر است. او دلايلي نيز بر جانشيني خود ارائه و به توطئه قتل شوقي و از بين بردن وصيتنامه وي اشاره كرد. ريمي طرفداراني در ميان بهائيان پيدا كرد و گروه ديگري با عنوان «بهائيان ارتدكس» پديد آورد. اين گروه امروزه در امريكا، هندوستان، استراليا و چند كشور ديگر پراكنده اند. عده ديگري از بهائيان نيز پس از مرگ شوقي به رهبري جواني از بهائيان خراسان، به نام جمشيد معاني، روي آوردند. اين جوان خود را «سماء الله» ناميد و طرفداران او در اندونزي، هند، پاكستان و آمريكا پراكنده اند.
آيينها و باورهاي بهائيان
نوشته هاي سيد علي محمد باب، ميرزا حسينعلي بهاء الله و عبد البهاء، تا حدي نيز شوقي افندي رباني، از نظر

بهائيان مقدس است و در مجالس ايشان قرائت مي شود، اما كتب باب عموما در دسترس بهائيان قرار نمي گيرد، و دو كتاب اقدس و ايقان ميرزا حسينعلي نوري است كه نزد بهائيان از اهميت خاصي برخوردار است. تقويم شمسي بهائي از نوروز آغاز گشته به نوزده ماه، در هر ماه به نوزده روز، تقسيم مي شود و چهار روز (در سالهاي كبيسه پنج روز) باقيمانده كه موسوم به ايام «هاء» است به عنوان ايام شكرگزاري و جشن تعيين شده است (آيتي، 1326 ش، ج 2، ص 208، اشراق خاوري، 1331 ش، ص 30 34، يزداني، ص 97 98) . بهائيان موظف به نماز روزانه، روزه به مدت نوزده روز از طلوع تا غروب آفتاب (آخرين ماه سال)، و زيارت يكي از اماكن مقدسه ايشان، شامل منزل سيد علي محمد باب در شيراز و منزل ميرزا حسينعلي نوري در بغدادند. بهائيان همچنين به حضور در «ضيافات» موظف اند كه هر نوزده روز يک بار تشكيل مي گردد. در آيين بهائي نوشيدن مشروبات الكلي و مواد مضر به سلامت منع شده، و رضايت والدين عروس و داماد در ازدواج ضروري شمرده شده است. منبع اصلي احكام در ميان بهائيان كتاب اقدس است. اين كتاب، متممي نيز دارد كه به رساله سؤال و جواب معروف است .

آيين بهائي از ابتداي پيدايي، در ميان مسلمانان به عنوان يک انحراف اعتقادي (فرقه ضاله) شناخته شد، ادعاي قائميت توسط سيد علي محمد باب، با توجه به احاديث قطعي، پذيرفته نبود . ويژگيهاي «مهدي» در احاديث اسلامي به گونه اي تبيين شده كه راه هرگونه ادعاي بيجا را بسته است. مخالفت علما با سيد علي محمد باب به سبب همين ادعا و ادعاي بابيت او بود (رجوع كنيد به: باب، سيد عليمحمد شيرازي) . مشكل بهائيت، از اين حيث مضافع است، ميرزا حسينعلي علاوه بر قبول قائميت سيد علي محمد باب و اينكه او دين جديدي آورده است، خود را «من يظهره الله» ناميد و ادعاي شريعت مستقل را مطرح كرد. همه مسلمانان، خاتميت پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم را مسلم مي دانند و بالطبع، هر ادعايي كه با اين اعتقاد سازگار نباشد و هر فرقه اي كه اين اصل را نپذيرد، از نظر مسلمانان، از اسلام جدا شده است و به هيچ روي نبايد خود را برآمده از اسلام بداند.

گذشته از اين، اثبات ادعاي رسالت براي رهبران آيين بهائي، با توجه به مخاطبان اصلي آنها، مسلمانان و بويژه شيعيان، ممكن نبود و مبلغان و مدافعان بهائي به رغم تلاش بسيار براي استدلالي كردن اين ادعا، در اثبات مدعا درماندند و غالبا به شيوه هاي خاص براي تأييد درستي دين جديد روي آوردند. مهمترين برهان ايشان، كثرت آيات و نوشته هاي ميرزا حسينعلي و نيز گسترش آيين بهائي بود با عنوان دليل تقرير، در كتابهاي ناظر به استدلالهاي بهائيان، اين دو استدلال نقد و رد شده است.

تاريخ پر حادثه رهبران بهائي، نادرست درآمدن پيشگوييهاي آنان و منازعات دور از ادب از يكسو، حمايتهاي دولتهاي استعماري در مواضع مختلف از سران بهائي و بويژه همراهي آنان با دولت اسرائيل از سوي ديگر، زمينه فعاليت در كشورهاي اسلامي، خصوصا ايران، را از بهائيان گرفت و به رغم فعاليت گسترده تشكيلات بهائي براي تثبيت حضور رسمي پيروان خود در اين كشورها هيچگاه چنين خواسته اي تحقق نيافت، مؤلفان بسياري در نقد اين آيين كتاب نوشتند، مطبوعات فارسي و عربي رويكردهاي سياسي آنان را افشا كردند، علماي حوزه هاي علميه شيعه و دانشگاه ازهر و مفتيان بلاد اسلامي جدا بودن اين فرقه از امت شوراي اسلامي را اعلام داشتند و سازمانهاي بين المللي اسلامي نيز در قبال آيين بهائي همين موضع را گرفتند (براي نمونه رجوع كنيد به: مصوبه شوراي مجمع فقه اسلامي در 18 تا 23 بهمن 1366 / 6 تا 11 فوريه 1988 در سازمان كنفرانس اسلامي. مجمع فقه اسلامي، ص 84 85، كه «ادعاي رسالت بهاء الله و نزول وحي بر وي) و ديگر باورهاي بهائي را مصداق «انكار

ضروريات دين» دانسته است) . بازگشت برخي مقامات و مبلغان بهائي از اين آيين و افشاي مسائل دروني اين فرقه، نيز عامل مهم فاصله گرفتن مسلمانان از اين آيين بوده است.

منابع :

عبد الحسين آيتي، كتاب كشف الحيل، تهران 1326 ش، همو، الكواكب الدريه في مآثر البهائيه، مصر 1342، جان ابنزر اسلمونت، بهاء الله و عصر جديد، ترجمه فارسي، حيفا 1932، عبد الحميد اشراق خاوري، رساله گنجينه حدود و احكام، تهران 1331 ش، همو، مائده آسماني، ج 7، تهران 1327 ش، علي محمد بن محمد رضا باب، قسمتي از الواح خط نقطه اولي، [بي جا، بي تا].، حاجي ميرزاجاني كاشاني، كتاب نقطة الكاف، چاپ ادوارد براون، ليدن 1328/1910، محمد مهدي زعيم الدوله تبريزي، مفتاح باب الابواب، يا، تاريخ باب و بهاء، ترجمه حسن فريد گلپايگاني، تهران 1346 ش، سازمان كنفرانس اسلامي. مجمع فقه اسلامي، مصوبه ها و توصيه ها: از دومين تا پايان نهمين نشست، ترجمه محمد مقدس، قم 1418، عزيز الله سليماني اردكاني، كتاب مصابيح هدايت، ج 2، تهران 1326 ش، شوقي افندي، توقيعات مباركه، تهران 1347 ش، همو، كتاب قرن بديع، ترجمه نصر الله مودت [بي جا، بي تا].، عباس بن حسينعلي عبد البها، الواح و وصايا، مصر [بي تا].، همو، خطابات حضرة عبد البهاء في اوربا و امريكا، چاپ محمود زرقاني و فرج الله كردي، مصر 1340 / 1921، همو، خطابات مباركه حضرت عبد البهاء در اروپا و امريكا [بي جا، بي تا].، همو، مقاله شخصي سياح كه در تفصيل قضيه باب نوشته است، تهران 1341 ش، همو، مكاتيب عبد البهاء، ج 1، مصر 1328، ج 2 3، چاپ فرج الله كردي، مصر 1330 1340، همو، النور الابهي في مفاوضات عبد البهاء، ليدن 1908، عزيه خانم نوري، تنبيه النائمين، [بي جا، بي تا].، فاضل مازندراني، اسرار الآثار خصوصي، تهران 1346 ش، بديع الله فريد، مقاله اي در معرفي كتاب اقدس، تهران 1352 ش، محمد علي فيضي، حيات حضرت عبد البهاء و حوادث دوره ميثاق، تهران 1350 ش، ابوالقاسم بن عيسي قائم مقام منشآت قائم مقام، چاپ محمد عباسي، چاپ افست تهران [تاريخ مقدمه 1356 ش]، همو، نامه هاي پراكنده قائم مقام فراهاني، چاپ جهانگير قايم مقامي، بخش 1، تهران 1357 ش، ابوالفضل بن محمد گلپايگاني، فرائد، قاهره، 1315، همو، كشف الغطاء عن حيل الاعداء، عشق آباد 1334، اسد الله مامقاني، «اختلاف بهاء الله و صبح ازل» ، راهنماي كتاب، سال 6، ش 4 و 5 (تير و مرداد 1342)، محمود محمود، تاريخ روابط سياسي ايران و انگليس در قرن نوزدهم ميلادي، ج 5، تهران 1331 ش، محمد محيط طباطبايي، «از تحقيق و تتبع تا تصديق و تبليغ فرق بسيار است» ، گوهر، سال 4، ش 2(ارديبهشت 1355)، ش 3، (خرداد 1355)، همو، «تاريخ قديم و جديد» ، گوهر، سال 3، ش 5 (مرداد 1354)، ش 6 (شهريور 1354)، همو، «تاريخ نوپديد زرندي» ، گوهر، سال 3، ش 9 (آذر 1354)، همو، «چند نكته درباره يک مقاله: عظيم پس از باب و پيش از ازل» ، گوهر، سال 6، ش 3، (خرداد 1357)، ش 4 (تير 1357)، همو، «[درباره] كتاب اقدس» ، گوهر، سال 4، ش 10 (دي 1355)، ش 11 و 12 (بهمن و اسفند 1355)، همو، «رساله خالويه يا ايقان» ، گوهر، سال 5، ش 11 و 12 (بهمن و اسفند 1356)، سال 6، ش 1 (فروردين 1357)، همو، «كتابي بي نام با نام تازه» ، گوهر، سال 2، ش 11 و 12 (بهمن و اسفند 1353)، همو، «گفتگوي تازه درباره تاريخ قديم و جديد» ، گوهر، سال 4، ش 4 (تير 1355)، محمد علي موحد، «اسنادي از آرشيو دولتي استانبول» ، راهنماي كتاب، سال 6، ش 1 و 2 (فروردين و ارديبهشت 1342)، فضل الله مهتدي، اسناد و مدارک صبحي درباره بهائيگري، ج 2: خاطرات صبحي، تهران 1357 ش، عبد الحسين ميرزا آقا خان كرماني و احمد روحي، هشت بهشت، تهران [بي تا].، محمد نبيل زرندي، مطالع الانوار: تلخيص تاريخ نبيل

زرندي، تهران 1356 ش، محمد باقر نجفي، بهائيان، تهران 1357 ش، حسينعلي بن ميرزا بزرگ نوري (بهاء الله)، آثار قلم اعلي، تهران 1342 1343 ش، همو، اقتدارات، به خط مشكين قلم، [بي جا، بي تا].، همو، كتاب مستطاب ايقان، مصر 1352/1933، همو، لوح مبارک خطاب به شيخ محمد تقي مجتهد اصفهاني معروف به نجفي [لوح شيخ]، تهران 1341 ش، همو، مجموعه الواح مباركه، قاهره 1338 / 1920، حسن نيكو، فلسفه نيكو، تهران [تاريخ مقدمه 1343 ش]، احمد يزداني، كتاب نظر اجمالي در ديانت بهائي، تهران 1350 ش،
oxford 1991 'i dictionary'A basic Baha ' Wendi Momen ~». ~»
«~ ed ' The Oxford encyclopedia of the modern Islamic world ~»
«~ «~ (by B. Todd Lawson) i'Baha" .s.v ' John L. Esposito, New York 1995 ~»